

به نام خدا

# گرچه کوچولو تو پیر نیستی

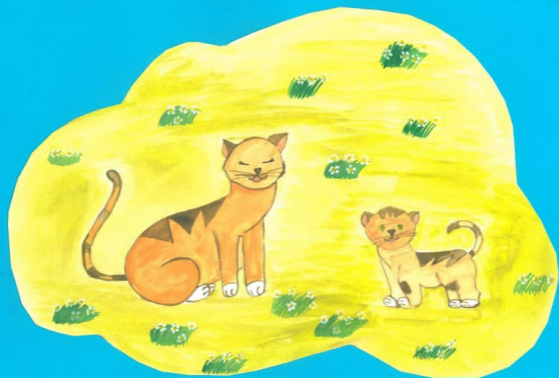
نویسنده :

سیبیا شهبواری

انتشارات ارسطو

(چاپ و نشر ایران)

۱۳۹۹



روزی روزگای در مزرعه کوچک روستایی  
گره کوچولویی بدنیا آمد. مادر گره کوچولو  
هرجا می رفت اونو به دهان می گرفت وبا  
خودش میبرد تا اینکه گره کوچولو بزرگتر  
شد ودنبال مامانش راه می افتاد وتوی مزرعه  
گردش می کرد



گره کوچولو صبح که بیدار می شد . خودش را  
به طویله گاوها می رسوند. خیلی دوست داشت  
شیرش را از سطل شیر بخوره ولی سگ مزرعه  
که حواسش به همچی بود اجازه این کارو به آن  
نمی داد و به او می گفت که باید از ظرف شیر  
خودش استفاده کند